



فهرست مطالب

- ۲..... ادامه بررسی روایت سکونی در مورد حق فرزند
- ۲..... نکته‌ای در مورد سند روایت.....
- ۳..... مراد از تعبیر حق در لسان شارع.....
- ۳..... ظهور اولیه تعبیر به حق.....
- ۶..... شبهه‌ای در ظهور اولیه تعبیر به حق.....
- ۸..... مقصود از عدم تعلیم سوره یوسف به دختران.....
- ۱۲..... تساوی نقش پدر و مادر در بحث آموزش.....



بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بررسی روایت سکونی در مورد حق فرزند

نکته‌ای در مورد سند روایت

در بحث قبل چند نکته باقی مانده است که عرض بکنیم بعد به مباحث بعدی بپردازیم.

یک نکته در خصوص آن روایت سکونی است، روایت هفت باب هشتاد و شش از باب احکام اولاد که قبلاً خواندیم، همانکه حق الولد علی والده را ذکر می‌کند. در این روایت یکی دو نکته دیگر هست که بد نیست به آنها اشاره بکنیم. یکی سند روایت است که آن وقت من مراجعه نکرده بودم؛ الآن عرض می‌کنم که در این سند ابن جمهور داریم عن ابیه، ابن جمهور مقصود محمد بن جمهور است و این محمد بن جمهور در کلام مرحوم شیخ و اینها توثیق و تضعیفی ندارد، ولی در کلام نجاشی مطرح شده است؛ متهمی مرحوم نجاشی درباره این محمد بن جمهور که اینجا در سند هست و ابن جمهور، دو جور اظهار کرده‌اند؛ یا به دو شکل در دو جا متعرض وضع این شخص و پدرش شده‌اند.

یکجا به مناسبت خود پسر محمد بن جمهور، یکجا ذیل عنوان پدر، که خود جمهور باشد. در یکجا گفته‌اند که محمد بن جمهور اوثق من ابیه؛ از این استفاده وثاقت شده است؛ وقتی می‌گوید او اوثق از پدرش است معلوم می‌شود هر دو آن حدنصاب و حداقل وثاقت را داشته‌اند و لذا با این کلام ایشان در حقیقت می‌شود استفاده کرد که هر دو ثقه هستند. اما در جای دیگر هم هر دو را به نحوی تضعیف کرده و گفته است ضعیفا الحدیث و امثال این؛ یک تعبیری دارد که استشمام ضعف از آن می‌شود؛ و لذا این دو تا کلام اگر جمعش بکنیم، در حقیقت این جور می‌شود که هیچکدام وثوق به معنای لازم و شرط وثاق و وثوق رو نداشته‌اند؛ متهمی اگر می‌خواستیم مقایسه بکنیم او بهتر این است؛ این جووی هم می‌شود و لذا اگر بخواهیم از این روایت استفاده ویژه‌ای بکنیم، به لحاظ سندی آن اعتبار لازم را ندارد؛ البته به لحاظ اینکه این مؤید آن روایات می‌شود، درست است.

در این صورت اگر ما سند این روایت را مورد توجه قرار بدهیم، می‌بینیم خالی از ضعف نیست؛ و جمع‌بندی قصه هم به این شکل می‌شود که این روایت در حقیقت جزو مؤیدات محسوب می‌شود. البته در اصل اینکه وظیفه استحبابی پدر و مادر آموزش قرآن است، در این باره یکی دو روایت معتبر داشتیم؛ بقیه روایات مؤیدات می‌شوند؛ یعنی در حقیقت در بحث آموزش قرآن توسط پدر و مادر به فرزند ما یک یا دو روایت معتبر داشتیم؛ و البته چهارده پانزده روایت در منابع عامه و خاصه هست که همین مضمون را افاده کرده‌اند؛ فقط همه آنها جزء مؤیدات هستند. این یک نکته در سند این حدیث.



مراد از تعبیر حق در لسان شارع

نکته دومی که خوب است به آن توجه بکنیم، یک سؤال کلی است؛ یعنی اگر در روایات تعبیر به حق بشود، معنایش چیست؟ بحث کردیم آیا از این حق، استفاده و جوب می‌شود یا نه؟ این سؤال خیلی جدی است؛ چون خیلی از مسائل از جمله در رساله حقوق و در مواضع مختلف داریم که تعبیر حق شده است؛ می‌گوید حق پدر این است، حق مادر آن است، حق همسر این است، حق همسایه این است و سایر آنچه که در روایات ما با عنوان و با تعبیر حق آمده است. این سؤالی است که جایی به این شکل طرح هم نشده یا نشده باشد، ندیده‌ام. آیا این افاده و جوب می‌کند؟ این الزام را می‌رساند یا از آن استفاده الزام نمی‌شود؟

در مثل بحث اوامر و اینها، بحث امر، بحث نهی، جمله خبریه، جمله اسمیه و فعلیه که خبریه باشد، بحث شده کدام مفید و جوب است، کدام مفید و جوب نیست؟ اما این یک تعبیر خاصی است غیر از آنهاست. می‌گوید حق او بر او این است که چنین کاری انجام بدهد. آیا این معنایش الزام طرف مقابل است یا اینکه همان رجحان را می‌رساند؟

ظهور اولیه تعبیر به حق

به نظر می‌آید که اگر ما باشیم و ظهور کلام و ظاهر کلام، تعبیر حق که انجام بگیرد و لو اینکه حق ذومراتب است، باید بگوییم که از آن الزام استفاده می‌شود. البته مقدمتاً باید توجه داشته باشیم که حق ملازمه قطعی با الزام ندارد. حق اعم از الزام طرف یا رجحان فعل از او است؛ برای اینکه حقوق ذومراتب و ذومدارج هستند؛ بعضی مدارج حق است که وجوب را اقتضا می‌کند، بعضی وجوب رو اقتضا نمی‌کند؛ و لذا (سؤال ناواضح ۶:۲۷-۶:۳۱) برای اینکه چی چطور (مثلاً یکی را تکذیب نمی‌کنید) یعنی مثال؛ خوب بلی از آن حقوقی که مثلاً برای برادر ایمانی گفته شده است، مثلاً حقوقی که دیگر قرائن قطعی دارد که منظور الزام نیست که می‌گوید حق او این است که به اندازه خودت همان اندازه که خودت زندگی می‌کنی او هم زندگیش را تأمین بکنی و این خلاف حق برادر ایمانی است که مثلاً همسایه است یا غیر همسایه، او سطح نازلتری از زندگی داشته باشد؛ خوب این هیچکس اصلاً به ذهنش نمی‌آید که این الزام است؛ اصلاً همه سراسر این حق نشان دهنده یک درجه خاص حق است که جنبه اخلاقی ممتازی دارد؛ این خودش قرائن دارد؛ خیلی روشن است؛ مناسبات حکم و موضوع دارد و گاهی هم به صراحت در روایات آمده است؛ گفته این حق اوست ولی در روایت دیگر هم می‌گوید نه، این مانعی ندارد؛ لابس به اینکه مثلاً تفاوت باشد و امثال اینها؛ و لذا این جور نیست که کاربرد حق در حقوق غیرالزامی کاربرد مجازی باشد یا غلط باشد؛ نه؛ حق آن است که به نحوی ریشه در یک مصالحی



دارد و برای او هم یک نوع اجازهٔ مطالبه‌ای داده شده است؛ منتهی چه نوع مطالبه؟ عرض کردیم. این معنای حق است؛ اما اینکه الزام در این هست، نه الزامی در این نیست؛ در ذات معنا و مفهوم اینها نیست. کاربردش در معانی، در موارد غیرالزامی هم صحیح است؛ منتهی سؤال این است که ظهور اولیه چیست؟ در اینجا ما دو نوع می‌توانیم جواب بدهیم.

یکی اینکه بگوییم معنای حقیقی حق همان الزام در آن هست؛ یعنی یک چیزی ثابت برای او بر ذمهٔ شما که اگر بخواهیم ثبوت واقعی جدی باشد، باید انجام بدهیم. بگوییم معنای حقیقیش الزام دارد؛ منتهی استعمالش در مجاز، در امور استحبابی و حقوق نازله هم به‌نحو مجاز انجام گرفته است. این یک احتمال است.

احتمال دوم این است که بگوییم معنای حق یک معنای مشترک و عامی است؛ معنای حقیقیش یک معنای عامی است که هم آن حقوق صد درجه‌ای را می‌گیرد که در آنها الزام هست، هم آنهایی را که یک درجات پایینتری دارد که با رجحان و عدم الزام هم جمع می‌شود. این هم یک احتمال است.

بنا بر اینکه احتمال اول باشد خوب تکلیف روشن است، اصالة الحقیقه می‌گوید اصل این است که این را حمل بر تکلیف الزامی بکنیم.

بنابر اینکه احتمال دوم را بپذیریم که بگوییم هر دو معنا، هم الزام هم آنجایی که استحباب باشد، هر دو می‌تواند در معنای حقیقی حق مراد باشد، در این صورت خود فرض دوم دو حالت پیدا می‌کند؛ دو شق می‌شود. یک وقتی هست که می‌گوییم، مثل همان قضیهٔ امر است؛ قضیهٔ امر هم همین طور است. بعضی می‌گویند برای وجوب وضع شده است، بعضی می‌گویند برای همان امر مشترک وضع شده است که رجحان باشد؛ منتهی قرائن عقلی و لفظی داریم که آن را حمل بر وجوب می‌کند. اینجا هم همین طور هست.

اگر بگوییم که احتمال دوم صحیح است، باز دو احتمال پیدا می‌شود. یک وقت هست که می‌گوییم به قرائنی دلالت بر وجوب می‌کند، ظهور در وجوب دارد. یک وقت هم می‌گوییم نه ظهور در وجوب ندارد؛ هر یک از وجوب یا استحباب قرینه خاصه می‌خواهد. در حقیقت اینجور می‌شود که ظهور کلمه حق در دلالتش بر وجوب، یک وقتی هست که می‌گوییم حق اصلاً برای وجوب و الزام وضع شده است؛ یک وقت هم می‌گوییم نه برای الزام و وجوب وضع نشده است اما این هم باز خودش دو وجه و وضعیتی دارد. یک وقت می‌گوییم مثل کلمه افعال که امر است، با قرائنی ظهور در الزام دارد. یک وقت می‌گوییم نه ظهور در الزام ندارد و قدر متیقنش همان رجحان است، بیش از آن دلیل و قرینه خاص می‌خواهد (سؤال: این وجوب و الزام نسبت به من علیه الحق است) بله من علیه الحق است، بله منظور همان است. (سؤال ناواضح) بله می‌گوییم او حق دارد بر این؛ یعنی من علیه الحق باید این کار را انجام بدهد، یا این که الزامی از آن استفاده نمی‌شود.



آنچه مسلم است یک باید کلی اینجا هست. نظریه اول می‌گوید اصلاً هر جایی کلمه حق به کار برود، چون معنای اصلی حق آن چیزی است که ثابت و واقع می‌باشد، آن وقت این ثبوت و وقوع مفادش همان الزام است؛ یعنی من علیه الحق باید انجامش بدهد؛ چون ثابت است. همینکه شارع می‌گوید این حق است، یعنی ثابت قرار داده شده است به این که من علیه الحق آن را انجام بدهد. این معنایش می‌گوید اصلاً وجوب در مفهوم و موضوع له محفوظ است. همان قصه امر است که بعضی می‌گفتند برای وجوب وضع شده است، در معالم و اینها حتماً دیده‌اید. این یک نظر است که برای وجوب وضع شده است.

نظر دوم این است که می‌گوید نه برای وجوب وضع نشده است. مفهوم حق نوعی ثبوت است که این ثبوت خیلی دامنه وسیعی دارد؛ ثبوت مطلق یا ثبوت نسبی؛ اما ظهور در الزام دارد مثل افعلی که می‌گوییم؛ یا وقتی بگویید این ثابت است و قرینه‌ای بر خلافش نیاورد، ظهورش این است که یعنی ثبوت کاملی دارد. این نظر دوم است.

نظر سوم این است که می‌گوید نه برای وجوب و افاده وجوب بر من علیه الحق وضع شده است، و نه اطلاقی اقتضا می‌کند بر اینکه وجوب باشد؛ بلکه مشترک است؛ هم وجوب را می‌گیرد و هم مراحل نازله را. البته آن مراحل نازله قدر متیقن است که همه جا هست زائدش قرینه می‌خواهد.

پس سه نظر می‌شود در اینجا ابراز کرد؛ نظر اول اینکه کلمه حق برای وجوب آن تکلیف بر من علیه الحق وضع شده است. نظر دوم این است که وضع نشده است اما با قرائن ظهور در وجوب علی من علیه الحق دارد. نظر سوم این است که این جور ظهوری ندارد و نه وضع برای ظهور است؛ بلکه قدر متیقن همان رجحان است و وجوب قرینه می‌خواهد. روی نظر اول و دوم دیگر وجوب قرینه نمی‌خواهد. اگر بخواهد به سمت استحباب برود، قرینه می‌خواهد. اما نظر سوم این است که استحبابش قرینه نمی‌خواهد، وجوبش قرینه می‌خواهد. این سه دیدگاهی است که می‌شود با الهام از بحثهای اصولی در اینجا هم اظهار و ابراز کرد.

البته این بحث ما در حقی است که در این تکالیف و روابط اجتماعی می‌آید، نه آن حقی که در باب معاملات می‌آمد که بحث کرده ایم. آنجا البته تعبیر حق نیست. معمولاً دارد که مثلاً له الخیار بعضی جاها تعبیر حق هم شاید آورده باشد که اون یک حکم وضعی و قرار داده شده است و داستانش با این فرق می‌کند.

در این مواردی که ما در رساله حقوق روایات فراوانی در کتب اخلاقی و روایی مان داریم این سؤال واقعاً سؤال جدی است که کدام یک از این نظریات را باید پذیرفت؟ آقا نظر شما چیست؟ (پاسخ نامفهوم) قسم سوم (پاسخ نامفهوم) بله همین طور است که می‌فرمایید. آن احتمال اول از گردونه بحث خارج است که بگوییم حق یعنی اصلاً مفهومی که جوری قرار داده شده است که وقتی می‌گوییم حق یعنی ثبوتی که (تایید نامفهوم) بر



طرف مقابل، من علیه الحق، الزام وجود دارد؛ یعنی راه فرار نیست. خیلی بعید است که به حیثی وضع شده باشد که وقتی در آن موارد نازل و راجحه به کار می‌رود، بگوییم اصلاً مجاز است. این جور چیزی ظاهراً نیست. وجوب از این تبادر نمی‌کند. اما عمده، آن تردید بین دوم و سوم است.

اگر ما باشیم و شرایط عادی به نظر می‌آید دومی درست است (سخن نامفهوم شاگردان) توجه کردید؛ یعنی عین خود افعال است. وقتی می‌گوید انجام بده درست است که در مفهومش وجوب در وضع تبادر نمی‌کند، اما قرائن عقلی و همان اطلاقی چنان محاق بر این جمله است که اگر بی‌حاشیه و بی‌قرینه حاقه باشد، یعنی باید انجام داد، این برو برگرد ندارد، خلافش قرینه می‌خواهد.

در حق هم ظاهر اولیه قصه همین است. اگر جایی به حق یا چیزی شبیه حق تعبیر شده است؛ مثلاً می‌گوید علیه ان یفعل کذا، ظاهرش این است که اصلش وجوب است. چون گاهی می‌گوید که حق فرزند بر پدر این است، گاهی می‌گوید که علی الوالد ان یعلمه، آن حق با علی الوالد ان یعلمه یکی است؛ چون علی الوالد ان یعلمه جمله خبریه‌ای است که طبق آنچه که در اصول بحث شده، افاده وجوب می‌کند. حق هم همین‌طور است. وقتی می‌گوید حق او این است، معنایش این است که این شخص باید این کار را انجام بدهد. ظاهراً اگر قرائن خاصه ای نباشد این را افاده می‌کند.

شبهه‌ای در ظهور اولیه تعبیر به حق

فقط شبهه‌ای که موجب یک مقدار اضطراب و تزلزلی در این قصه می‌شود این است که کثرت استعمال حق در اخبار و احادیث در حقوق راجح است، نه حقوق لازم. این خیلی استعمال شده است. همین رساله حقوق را ببینید یا بخش زیادی از آن چیزایی که ما به قرائن عقلی یا احياناً قرائن غیر عقلی قطع داریم که الزامی در کار نیست. مراتب ترجیحی و کمالی شیئی است که به عنوان حق ذکر می‌کند؛ مثلاً در حق ولد و اینها، دارد که فحقه ان تعلم انه منک، یا نمی‌دانم اینکه شنیدید امور خیلی بالایی را به عنوان حق ذکر می‌کند که متفاهم آنان این نیست که الزامی در آنها هست. این شبهه‌ای است که ممکن است بگوییم موجب می‌شود که دست از آن ظهور اولیه برداریم؛ مگر اینکه کسی بگوید که خوب حالا درست است مجاز شایع معنایش این نیست که - کثرت استعمال با قرینه استعمال در مجاز که نیست - کثرت استعمال در یک امر موجب شود که ما دست از آن قاعده اولیه برداریم.

این قصه در واقع بر می‌گردد به یک نکته اصولی و مهم و آن اینکه دو تا بحث در اصول هست؛ یکی اینکه مجاز شایع آیا می‌تواند در آنجایی که حقیقت یک چیزی است ولی مجازش خیلی رواج و شیوع دارد، بیاید جلوی اصل رجوع به اصالة الحقیقه را بگیرد؟ یکی هم آنجایی که ظهور حالت اطلاقی لفظ یک چیزی است؛ متهی آن



استعمال با قرینه در غیر اطلاق خیلی شیوع و جریان دارد. آیا این مانع می‌شود از اینکه مقدمات اطلاق در آنجایی که قرینه نیست منعقد بشود؟

علی القاعده در اصول گفته می‌شود نه مانع نمی‌شود؛ یعنی مجاز شایع موجب نمی‌شود که اگر جایی قرینه نداشتیم گیر بکنیم یا اگر قرائن مقیده‌ای در یک اطلاقی شیوع داشت حالا بگوییم اینجا که قرینه مقیده نیست ما رجوع به اطلاق نمی‌کنیم؛ قاعدتاً رجوع به اطلاق می‌شود؛ و لذا علی رغم همه اینها به نظر می‌آید اگر ما جایی قرائن خاصی نداشته باشیم، تعبیر حق افاده و جوب می‌کند. (سؤال: در اصول جایی کثرت استعمال صارف نبود) همین بحث است که بعضی می‌گفتند کثرت استعمال مجازی مانع از رجوع به اصالت الحقیقه می‌شود. چرا این یک دیدگاه است؛ (ادامه سؤال نامفهوم) ولی معمول محققین این را نمی‌گویند و یا کثرت استعمال تقییدی مانع از اصل رجوع به اصالة الاطلاق می‌شود این نظریه در معالم بود و در کتابهای اصولی هم آمده است؛ ولی معمولاً می‌گویند نه مانع نمی‌شود. آنجایی که شما اطمینان دارید قطعاً باید به آن قرینه عمل بکنید، ولی اگر اطمینان ندارید به همان اطلاق یا اصالة الحقیقه مراجعه می‌کنید. (سؤال: استاد کثرت استعمال هم خیلی معمول نیست. در حقوق الله و حقوق الناس به آن خیلی مراجعه نمی‌شود) چی؟ (حقوق الله و حقوق الناس هم خیلی از آنها واجب آن شخص هستند ولی ...) نه در این موارد باید تعابیر روایات را ببینیم. در روایات این حقوق الناس و... غالباً با یک بیانات دیگری آمده است، ما الآن در قالب واجب و تعبیر حق الله و حق الناس ریختیم. این خیلی نکته مهمی است؛ یعنی اصطلاحات فقهی را نباید ببینید؛ باید ببینید در روایات چگونه است. در روایات البته علی‌رغم همه اینها واقعاً آدم می‌بیند که حق در معنای غیر لازم خیلی به کار رفته است و لذا آخرش انسان هم در یک تردیدی می‌ماند؛ واقعاً یعنی شسته و رفته نمی‌تواند نظر بدهد. این طرح بحث بود من خودم هر چه فکر کردم و دقت کردم به یک اطمینانی به یک طرف قضیه نرسیدم؛ گرچه به لحاظ اصولی همان است؛ یعنی به صرف اینکه یک چیزی شیوع دارد موجب نمی‌شود دست از اصول اولیه برداریم.

(سؤال: یعنی از کلمه حق الزام در می‌آید ولی ما از متن و آنچه بعد از این می‌آید همین را در می‌آوریم که مثلاً یعنی غیر الزام است...) به سیاق و امثال آن... (بله) بله آن یک نکته‌ای است که سیاق دلیل می‌شود یا نمی‌شود؟ (ما از این در می‌آوریم و گرنه...) ... شما از کجا می‌گویید؟ این محل بحث است. خیلی‌ها این قرینه سیاق را قبول ندارند که اگر در یک جمله‌ای چند جمله قرار گرفت دیدیم آنها همه استجابی است، پس بگوییم این هم استجابی است (نه اصلاً از خودش، فقط یکی آمده است، ما از متنش می‌فهمیم استجابی است؛ خوب ما از خود کلمه حق که نمی‌فهمیم کلمه حق الزام است) از متن بفهمید یعنی قرینه دارید آن کسانی که (همه اینها را از متن می‌فهمیم همین استجابی را.. یعنی) قرینه داریم؛ ما بحثمون جایی است که بگوید حق است ولی قرینه-



ای در لفظ نباشد (خوب لفظ مشخص است...) خوب همین؛ اون هم به خاطر این است که واضح است اکثرشان این گونه‌اند (چی واضح است یعنی...) گفتیم روی مبانی می‌گویند اینجا باید واجب باشد ولی الآن وقتی در عرصه عمل روایات و... می‌آید، تردیدش یک مقدار (همین آنها می‌آید این می‌شود...) جدی می‌شود (در عرصه روایت می‌آید مثلاً همان متن را ببینیم که مثلاً از آن استحباب در می‌آید، می‌گوییم که این حرفها مثلاً...) در هر حال بحث ما این است که یک جایی در متن قرینه‌ای بر استحباب یا وجوب نباشد؛ این حالا در جایی مثل علیه حق و کذا، هیچ قرینه لیه‌ای یا لفظیه‌ای وجود نداشته باشد. اینجا را چه کار بکنیم؟ این همان بود که گفتیم...

شبهه‌ای که اینجا وجود دارد کثرت استعمالات استحبابی است؛ گرچه ظهور اولیه‌اش همان وجوب است. آیا این کثرت مانع از آن انعقاد و آن اطلاق وجوب می‌شود یا نمی‌شود؟ محققین در مقام تئوری می‌گویند نمی‌شود. ما روی این رفرم باید بگوییم نمی‌شود؛ منتهی در مقام عمل آن قدر زیاد است که آدم بخواهد راحت نمی‌تواند این را بگوید، یک خورده برایش سخت است، ولی در هر حال این بحثش، مبانی این است که عرض کردیم.

اینجا البته این روایت هم ضعیف بود و اصلاً به خاطر ضعفش ما خیلی نمی‌توانیم به این مطلب استناد بکنیم. بقیه روایات هم که همه وعده ثواب می‌داد بیش از رجحان و استحباب افاده نمی‌کرد. این هم یک نکته دیگری در این روایت، چون نکته مشترکی بود، اینجا عرض کردم. اگر ما این کلمه حق را دلالت بر وجوبش را بپذیریم، آنوقت در بحثهای اخلاقی، بحثهای دیگر خیلی اثر دارد. این هم نکته دومی که در این روایت باقی مانده بود.

مقصود از عدم تعلیم سوره یوسف به دختران

یک نکته دیگری هم داریم که الآن خیلی مستقیم مرتبط بحث ما نیست؛ گرچه ارتباطش هم کم نیست، آن هم بد نیست متعرضش بشویم و آن این است که در این روایات در مورد دختر گفته است که لایعلمها سوره یوسف این یعنی چه؟ سوره یوسف رو به او آموزش نده. ظاهراً یکی دو روایت دیگر هم باید باشد. من در مورد آنها فحص تامی نکرده‌ام. یکی همین روایت ابن جمهور است. این روایت سکونی است که البته گفتیم از نظر سندی ضعیف دارد. فکر می‌کنم یکی دو روایت دیگر هم احتمالاً باشد. حالا یک فحص بکنیم ان شاء الله، ولی مضمون در یک یا دو سه روایت آمده است که البته فکر می‌کنم اگر روایت دیگری هم باشد سندش ضعیف است. این هم که سندش ضعیف بود.

خوب حالا اگر این بحث را بخواهیم بیاوریم و سؤال بکنیم که قصه از چه قرار است، یکبار بحث سندی می‌کنیم. اینجا تقریباً راحت است اینجا کسی بخواهد جواب بدهد یعنی بخواهد ببیند واقع مسأله چیست؟ می‌گوید سند این روایات ضعیف است. خیلی نمی‌شود به آنها اعتماد کرد؛ اما در عین حال با قطع نظر از بحث سندی این روایت چه می‌خواهد بگوید؟



در این روایت یک قرینه‌ای وجود دارد و آن این است که در فراگیری قرآن، حداقل یکی از انواع فراگیری که آن هم جایز است، تفکیک بین یاد گرفتن این سوره و آن سوره نیست؛ یعنی کسی که چه به روشهای قدیم و چه به روشهای جدید سوره ای را یاد گرفت، کمی که جلو برود، دیگر الفاظ و کلمات را هم یاد می‌گیرد. بنابر روشها و متدهای جدید که اصلاً روی ترتیب الفبا و... پیش می‌رود- که یک متد جدیدی در دنیا است و رواج پیدا کرده است- بنابر این متد اصلاً معنی ندارد؛ سوره یوسف که کلماتش با کلمات دیگر عربی و قرآن و... فرق ندارد، وقتی که این را با آن روش فراگرفت آن دیگری را هم می‌تواند بخواند. بنابر روش قدیم هم همینطور بوده است، همان روش هجی و... که قدیم قرآن رو یاد می‌دادند که ما ابتدا در هفت هشت سالگی همان شکل یاد گرفتیم، آن هم همینطور است. البته در آن روش ابتدا سوره به سوره است؛ این طرحی جلو می‌آید و یک مقدار مقیدتر به آن متن است؛ اما حالا خانم بالاخره هفت هشت سوره که جلو برود، کلمات مشابه را می‌فهمد و یاد می‌گیرد. بعد هم یک بار کپی برداری می‌کند و همه کلمات عربی را هم، چه قرآن و چه غیر قرآن، هر جا که باشد می‌تواند بخواند. خوب با این قرینه عقلی که معنا ندارد بگوییم یعلمها کتاب الله یا یعلمها سورة النور مثلاً، به خصوص سورة نور که قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و... را تاکید بکند بعد بفرماید که ولا یعلمها سورة یوسف سورة یوسف را به او یاد نده. یاد دادن به معنای توانایی و مهارت خواندن و... می‌باشد. این قابل تفکیک نیست، حداقل این است که در این روشهای جدید هم در یک مرحله اولیه‌ای شاید قابل تفکیک بوده است ولی بعد دیگر همه را می‌توانسته بخواند. این قرینه عقلی قطعی است. هیچ کاریش نمیشود کرد. این قرینه قطعی می‌گوید باید این لایعلمها سورة یوسف را حمل بر مجاز بکنیم. آنوقت مجاز این چیست؟ یکی از این چند احتمال که عرض می‌کنم.

یا باید بگوییم منظور این است که چون آموزش اولیه‌ای که داده میشود در آن آموزش اولیه آن را نیاموزد. در آغاز انس با قرآن آن را یاد نگیرد که خوب مسائل ویژه ای در داستان حضرت یوسف هست؛ یعنی به تعلیم سورة یوسف ابتدا نکند. این لایعلمها حمل بر مجاز میشود؛ یعنی برای دختر لایبتد بتعلیم سورة یوسف. این یک مجاز است که لایعلمها یعنی لایبتد بتعلیم... یا اینکه لایعلمها یعنی مقصود تعلیم نیست؛ مقصود آن تمرینی است که به بچه می‌دهد، او را وا میدارد که قرآن بخواند، به قرائت قرآن امرش میکند، در قرائت قرآن- که آن هم چیز خوبی است مستحب است که در خانه قرآن خوانده بشود، در روایات هم دارد و هم اینکه به هر حال فضا اینچنین باشد، حال این به خصوص روایت دارد یا ندارد، ولی خوب بنابر مناسبات حکم و موضوع همین طور است؛ یعنی بچه ها مأنوس با قرآن بار بیابند- منظور این است که خیلی بر سورة یوسف ممارست و مداومت



نداشته باشد. سوره های دیگری که برای او هست که انجام بدهد. ما باید برای آن یکی از این دو معنای مجازی را بگوییم و لذا این اصلاً یک قرینه عقلی در این روایت است. دیدیم که این را سؤال هم می کنند.

جواب آن یکی این است که سند آن روایاتی که این را گفته، ضعیف است. یکی هم این است که سند هم حتی اگر درست باشد- که حالا کسی ممکن است با یک احتمال سندش را به یک شکلهایی درست بکند- به لحاظ دلالی قرینه ای وجود دارد که نمیتوان این را حمل بر معنای حقیقی تعلیم کرد؛ بلکه مقصود یا ابتدای به تعلیم است، یا تمرین و ممارست بر قرائت قرآن است که نسبت به آن زیاد ممارست و... نداشته باشد.

(این را هم می توانیم بگوییم که محتوایش مراد است؛ یعنی برای آنها محتوایش منظور است که مثلاً سؤال نکنن که حالا..) (تفسیر) بله چرا این هم احتمالش هست. یک مناط در معنا این است که لایعلمها یعنی یک معنای مجازیش همین است؛ - در ذهنم می گشتم که دو سه تا احتمال دیگر هم به ذهنم بود که من بحث را یادداشت نکردم، یکی دیگر هم بود که آن را هم یاد نمی آید- یعنی مطلب کاملاً درستی است که این هم یک احتمال است که بگوییم مقصود در واقع این است که مضامین آن را توضیح ندهد؛ یعنی با معانی و مفاد آن مانوس نشود. یک معنای مجازی دیگر هم به ذهنم می آمد که یادداشت نکردم. فعلاً این سه معنای مجازی میشود. ما ناچاریم به یکی از این معانی مجازی حمل بکنیم. البته نمی توانیم تعیین نماییم که مقصود کدام است. قرینه نداریم که کدام از اینها مقصود است.

(ببخشید آن قرینه ای که فرمودید عقلی هست که با یادگیری یک قسمت ملزم به یادگیری قسمت دیگر هم بشود، بعضی روایات هست که در صدر اسلام یادگیری سوره به سوره بوده است یعنی مثلاً) بله عرض کردم (می- آمدند عین سوره را می خواندند، می گفتند من این سوره را یاد گرفتم و سوره دیگر را یاد نگرفتم) درست است (اینها که کتابتی نبوده، حفظی بوده است) بله این را می خواستم بگویم. این هم نکته ای است که این را باید حمل بکنیم -البته این هم نوعی مجازاست- یعنی بگوییم تعلیم، تعلیم قرائتی نیست. تعلیم در واقع همان حفظ است. وقتی می خواست آن را بخواند، نمی نوشتند؛ بلکه حفظ می کردند. این یک آموزش حفظی است، برای دختر این را به سمت سوره یوسف نیارود. البته فرض هم این است که آنها معانی را می فهمیدند، عرب بودند، همینکه برایشان از حفظ هم میخواندی معنایش را می فهمیدند. بر فرض اینکه او معنایش را می فهمیده است، آن را حفظ نکند. این احتمال خوبی هم هست که یعنی در این فضای تعلیم حفظی بوده است. البته این هم نوعی تصرف در معنا و مجاز است، تعلیم هم تعلیم اینطوری می گیرند، کتابتی می گیرند و... منتهی با آن قرینه عقلی یکی از این سه چهار معنا را باید بگیریم و در هر حال اینکه تا پایان کار در واقع اصلاً زن تماسی با سوره یوسف نداشته باشد، از این استفاده نمیشود؛ باید بگوییم هم ضعف سندی و هم این معانی مجازی هیچ کدام اون معنا را افاده نمی کند.



(شما این احتمال اولویت را پذیرفتید) چپی؟ (اولویت این است که سوره نور را آموزش بدهند...) بله، البته این سوره نور، این اولویت هست؛ این مشکلی هم ندارد؛ بله آن منعی ندارد؛ به هر حال یک ابعاد اخلاقی ویژه- ای دارد که حداقل ابتدای به آن مستحسن و مندوح است.

(از اینکه اینجا می فرماید به آنها سوره یوسف را تعلیم نکند، معلوم می شود که آنجا وقتی می فرماید ان یعلمه القرآن این تعبیر معروفی که ما داریم که روخوانیش را یاد بدهند و... مرادشان نیست) نه؛ این اطلاق دارد؛ اختصاص به آن ندارد. قبلاً هم این را گفتیم که اطلاق دارد. یک نکته ای گفتم ظاهراً که تعلیم با چه روشی و چگونه؟ گفتیم اطلاق دارد. توجه کردید صرف اینکه آن زمان بوده است، موجب انصراف نمی شود. کثرت یک فرد در یک زمانی موجب انصراف نمی شود؛ اطلاقش محفوظ است؛ منتهی اینجا یک قرینه ای دارد که می گوید آن اطلاق منظور نیست؛ این شق خاصش است و لذا مجازش همین است.

(این حدیث که ویرایش شده مربوط به دختران است، نمی شود حصرش کرد که فقط در موارد دختران باشد؟ به علت اینکه دختر قبل از بلوغ در سنی که ازدواج نکرده است، این اصلاً مصلحت این است که سوره یوسف برایش مناسب نیست؛ مثلاً ما خودمان الآن) بله (تدریس قرآن که می کنیم مثلاً آیات) همین (جزء دو که نوعاً طلاق هست و) بله (نوعاً ما برای بچه ها اصلاً) بله (توضیح نمی دهیم...) بله یا شرح لمعه که قدیم درس می دادند (نکاح را مثلاً) اصلاً نکاح را معمولاً مقید بودند که بگذارند یک وقتی که طرف ازدواج کرده باشد. ادب حوزه ای اینجور بود. (عدم تعلیم) ما البته مشکل داشتیم چون ما چهارده پانزده سالمان بود که لمعه را می خواندیم، همیشه هم خجالت می کشیدیم (...مقصود همین سن باشد یعنی سوره یوسف را به دخترانی که در این سنین هستند، تعلیم ندهیم) ضمن کلام اشاره به آن شد. بله. ببینید این روایت، کل این بحث اصلاً ولد و والد است و این در سنین پایین بیست سال و... است؛ یعنی اصلاً کاملاً روایت به آن سنین انصراف دارد. بله همینطور است و به خصوص که اینجا دارد و یعجل صراحها الی بیت زوجها (بله) که این خودش قرینه است و به طور کلی حقوقی که گفته شده است، غالباً منصرف به آن شرایط است مگر اینکه قرائنی داشته باشیم که مربوط به روابط پدر و مادر حتی در سنین بالاتر هم باشد. (آنوقت اشکالی هم به ذهن نمی آید، اگر کسی هم سؤال کرد می گوییم واقعاً نباید تعلیم داد؛ در آن سن برایش خوب نیست مثل یک ...) بله مثل اینکه نباید او را تحریک کرد (بله تحریک نکرد) منتهی این مطلب برای دختر است، دیگر پسر را شامل نمی شود (بله) و ما هم همه مصالح را که نمی دانیم واقعاً چه هستند؟

(ببخشید نسبت به عدم آموزش برای دختران مثلاً بگوییم که جایز نیست، با هدف نزول قرآن و هدف ... نمی سازد) ببینید بنابر این معانی در واقع یعنی در آن سنین ابتدا به ممارست نداشته باشند و این یک مطلب



حقی است که اگر موجب یک نوع حالت تحریکی بشود انجام ندهید. دیگر خیلی بحث ندارد. (استطاعت.. البته این باز ضعیف است. توجه کردید چون عین این است که آموزشهای جنسی که واقعاً درست و حق است، باید انجام بگیرد، ولی گفته می‌شود در این سنین با این وضع صورت نگیرد؛ خیلی مطلب (استاد...) نامتعارفی نیست (نامفهوم ۳۸:۳۷) بله (امروزه ما همش.. خوب حالا که دیگر زمانه فرق کرده است. بله در هر حال چون دیدم در این روایت ما به این بحث رسیدیم، اصل طرح آن لازم بود. این هم یک بحث دیگری که در ضمن این روایت که اهم مسائش را عرض می‌کنیم، مطرح نمودیم.

تساوی نقش پدر و مادر در بحث آموزش

(استاد از مجموع این روایات استفاده نمی‌شود که نقش پدر در تعلیم و تربیت نسبت به مادر سنگینتر است با اینکه مثلاً والد داشته است....) یکی دو روایت والد داریم، معمولاً والدین بوده است؛ البته این بر خلاف تصویری بود که خود من هم از قبل داشتم. من هم بیشتر ذهنم به سمت این می‌رفت که در این چیزها پدر محور است؛ ولی همه روایات اطلاق داشت جز یکی دو تا که والد داشت و البته آن هم یک نوع تاکید را می‌رساند ولی نه آن تاکیددی که ابتدا به ذهن انسان می‌آید که خیلی برجسته داشته باشد. این هم نکته جالبی بود که در روایات آمده است. (آنوقت تاکیدش به چه معناست؟) خوب در هر حال پدر یعنی (یعنی محور باشه مثل..). بله. حالا یکی دو روایات است که خیلی هم معتبر نیست و الا ثواب و ارزشی که در آن روایات معتبر قائل می‌شود، برای پدر مادر علی السویه است و لذا استحباب این آموزش قرآن برای هر دو هست. بعضی روایات مثل روایاتی که به خصوص والد دارد، اگر هم حمل بر جنس نکنیم، یکی دو روایتی است که سند معتبری هم ندارد؛ چون الآن والدی هم که می‌گوییم حتی ممکن است حمل بر جنس نکنیم، والده را هم بگیرد. این نکته را عرض بکنم که حق الولد علی الوالد این دو احتمال دارد؛ یکی اینکه والد مقابل والده باشد، یکی اینکه والد به معنی جنس باشد که ولده را هم بگیرد و لذا چنان هم یکسره نیست که بگوییم والد مقابل والده است و لذا یکی از نکاتی که قبلاً عرض کردیم، باز هم تاکید می‌کنیم این است که از روایات نقش آموزشی پدر و مادر در بحث قرآن استفاده میشود که هر دو نقش مشترک و تقریباً برابری دارند، وظیفه استحبابی که بر هر دو قرار داده شده است.

(استاد اینکه از نگاه اسلام پدر متکفل این امور است، فکر نمی‌کنم قابل انکار باشد؛ بالاخره پدر باید نظارت و مدیریت کند. بعد اگر مادر هم دخالت می‌کند در واقع این خانواده باید تحت اشراف پدر اداره بشود. این را که نمی‌شود منکر شد) خوب حالا اینها همه (مدیریت سلیقه نیست...) اینکه پدر محوریت داشته باشد، ما یک چیزی از مجموعه احکام استفاده می‌کنیم، ولی این خودش یک قاعده فقهی نیست تا در جایی هم که شک داریم به همین عمل کنیم.



ببینید این نکته را من عرض بکنم آن کاری که مرحوم شهید صدر(ره) انجام می‌دهد و کار درستی هم هست، نظام سازی است. در نظام سازی ما به یک قواعد کلی می‌رسیم، ولی این قواعد کلی قواعد فقهی نیست. فرق است بین یک قاعده فقهی که در حدیث می‌آید و بنابر آن فتوایی داده می‌شود تا آن قاعده‌ای که ما با ذهن خودمان استکشاف می‌کنیم. آن قاعده استکشافی اگر بخواهد بصورت قاعده فقهی دربیاید، مراحل دشواری را باید طی بکند. حالا ما هم محوریت پدر را از همین احکام که نفقه بر او هست و امثال اینها استخراج کردیم، ولی اینکه بگوییم این یک قاعده فقهی است، پس آموزش هم مال اوست و باید هزینه‌اش را بدهد، نه اینچنین نیست. مسئولیتش با اوست... چرا؟ این را از کجا می‌گویید؟ (به خاطر اینکه...) به خاطر همین ما داریم فقه می‌خوانیم. (... خوب همین) برای چی؟ دلیلش چیست؟ (...از سیاق در نمی‌آید که مسئولیت این خانواده، مسئولیت بیرونیش مسئولیت اداره‌اش... همه جا بر عهده اوست؛ علاوه بر اینکه حق و حقوقی که پدر دارد اصلاً قابل قیاس نیست مثلاً پدر یک بچه را بکشد، قصاص نمی‌شود، ولی مادر قصاص می‌شود) بله (مجموع این چیزها...) آقا اینها جزء به جزئی است. الرجال قوامون علی النساء یک معنایی دارد، آن یکی معنای دیگری دارد؛ هیچ قاعده‌ای که بگوید او محوری است که همه وظایف را باید سامان بدهد، این را ما جایی نداریم. (مدیر کل اوست) نه (...یک جا خوب مادر مسئولیتش) (این یک) (هستش...) این یک قاعده‌ایست که قاعده فقهی نیست؛ این استکشاف ما در نظام خانواده اسلام است. (یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم) خوب (این اهلیکم...) بله، قوا انفسکم و اهلیکم ناراً این خطاب به زن هم هست؛ فقط خطاب به مرد نیست (نامفهوم ۴۲:۲۲) بله (... زن باید همراهی کند؛ در آیه امنوا آمده است یا ایها الذین امنوا...) نه مذکرهای قرآن که مشترک است (نامفهوم) بحثی نیست (مشترک است. زن را هم شامل می‌شود) آن عبارت هر دو را می‌گیرد قوا انفسکم و اهلیکم ناراً زن را هم می‌گیرد؛ خودت و خانواده ات را؛ بله در نفقه و هزینه و... همینطور است؛ اما اینکه بگوییم این وظیفه آموزش دادن به فرزند وظیفه اوست، حالا مادر هم کمک بکند، خوب است، این استفاده نمی‌شود؛ دلیل می‌خواهد، ما دلیل نداریم (گفته‌اند تربیت فرزند یکی از وظایف مادر است یعنی) بله (یکی از کارهایی که باید بکند همین تربیت فرزند است) بله؛ در هر حال گرچه وقتی در چند روایت اسم مرد و پدر می‌آید، نشان می‌دهد که وظیفه او وظیفه مهمتری است ولی اینکه مادر در اینجا در طول او هست یا باید این کار به یک شکلی زیر نظر مرد انجام بگیرد، اینها استفاده نمی‌شود؛ اطلاق ادله می‌گوید همان‌طوریکه پدر این وظیفه رجحانی را دارد، مادر هم این وظیفه رجحانی رو داراست. البته بینشان حالت کفایی است؛ یکی قیام به این وظیفه بکند از دیگری ساقط می‌شود. این نکته را هم قبلاً نگفتیم که این کار جنبه رجحان کفایی دارد؛ باید به این موارد هم



دقت کرد. (از جهت اینکه بالاخره باید یک نفر مسئول این کار بشود یعنی.. یک نفر مسئول...) اینها دیگر ساخته پاخته ذهن ماست؛ نه اتفاقاً اسلام مسئولیت را به چند نفر داده است؛ منتهی کفایی است؛ یکی که قیام بکند، وظیفه آن یکی ساقط می‌شود. اتفاقاً به نظر من حکمت مهمی در این مسأله وجود دارد؛ یعنی اسلام می‌خواهد مسئولیت فقط بر دوش یک پدر تنها گذاشته نشود؛ واقعاً مادر هم دوشادوش پدر نسبت به این مسئول است؛ حداقل در تعلیم قرآن که اینطور است؛ وظیفه دارد

(استاد یکی از وظایف مادر در خانواده که در روایات گفته‌اند این مورد است؛ من خودم چند روز پیش یک روایت را دیدم که تصریح کرده بود تربیت فرزند مربوط به مادر است؛ یعنی این را من خودم دیدم) ولو اینکه چنین باشد، ولی من یادم نمی‌آید به این شکل مطرح شده باشد؛ ولی بالاخره مادر هم در عرض پدر نسبت به خیلی چیزها وظیفه دارد؛ حالا در مثل نفقه و... در عرض نیست؛ در طول است؛ یعنی اگر پدر نداشت و او هم داشت و امکانش بود، بنابر رأی بعضی فقها نفقه بر او هم واجب است؛ اما در این امور آموزش و امثال اینها به این شکل است که فرقی نمی‌کند. قبلاً هم گفتیم این آموزش دادن با واسطه باشد یا بدون واسطه و حتی با استیجار هم باشد، باید پول خرج بکند؛ باید یعنی مستحب است پول خرج بکند، باز هم این به‌عنوان نفقه نیست؛ به‌عنوان مقدمه یک تکلیف است. البته من عجلتاً به ذهنم این جوابهایی می‌آید که عرض کردم، باز هم فکر می‌کنیم. بحث بعدی هم فرصت نیست وارد بشویم آموزش قرآن احتمالاً دیگر نکته مهمی در این حد از بحث نداشته باشد که در اینجا طرح شود. ان شاء الله در مورد اموری مثل آموزش حدیث و یک سری مسائل دیگر بحث خواهیم کرد.

صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین